

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فیش منبر

مبعث از نگاه اهل بیت علیهم السلام



کانال فیش منبر و مرثیه در ایتا



<https://eita.com/fishemenbar>

عرضه در سایت طلبه یار =

<http://www.talabeyar.ir>

بعثت پیغمبر اسلام یا برانگیخته شدن آن حضرت به مقام عالی نبوت و خاتمیت، حساس‌ترین فراز تاریخ درخشان اسلام است. بعثت پیغمبر درست در سن چهل سالگی حضرت انجام گرفت. پیغمبر تا آن زمان تحت مراقبت روح القدس قرار داشت، ولی هنوز پیک وحی بر وی نازل نشده بود. قبلاً علائمی از عالم غیب دریافت می‌داشت، ولی مامور نبود که آن را به آگاهی خلق هم برساند.

میان مردم قریش و ساکنان مکه مرسوم بود که سالی یک ماه را به حالت گوشه‌گیری و انزوا در نقطه خلوتی می‌گذرانیدند. (۱) درست روشن نیست که انگیزه آنها از این گوشه‌گیری چه بوده است، اما مسلم است که این رسم در بین آنها جریان داشت و معمول بود.

نخستین فرد قریش که این رسم را برگزید و آن را معمول داشت عبدالمطلب جد پیغمبر اکرم بود که چون ماه رمضان فرا می‌رسید، به پای کوه حراء می‌رفت، و مستمندان را که از آنجا می‌گذشتند، یا به آنجا می‌رفتند، اطعام می‌کرد. (۲)

به طوری که تواریخ اسلام گواهی می‌دهد، پیغمبر نیز پیش از بعثت به عادت مردان قریش، بارها این رسم را معمول می‌داشت. از شهر و غوغای

اجتماع فاصله می گرفت و به نقطه خلوتی می رفت و به تفکر و تامل می پرداخت.

در مدتی که بعدها در «حراء» به سر می برد، غذایش نان «کعک» و زیتون بود، و چون به اتمام می رسید، به خانه بازمی گشت و تجدید قوا می کرد. گاهی هم همسرش خدیجه برایش غذا می فرستاد. غذائی که در آن زمانها مصرف می شد، مختصر و ساده بود. (۴)

پیغمبر چند سال قبل از بعثت، سالی یک ماه در حرا به سر می برد، و چون روز آخر باز می گشت، نخست خانه خدا را هفت دور طواف می کرد، سپس به خانه می رفت. (۵)

کوه حراء امروز در حجاز به مناسبت این که محل بعثت پیغمبر بوده است «جبل النور» یعنی کوه نور خوانده می شود. حراء در شمال شهر مکه واقع است و امروز تقریباً در آخر شهر در کنار جاده به خوبی دیده می شود. کوههای حومه مکه اغلب به هم پیوسته است و از سمت شمال تا حدود بندر «جده» واقع در ۷۰ کیلومتری مکه و کنار دریای سرخ امتداد دارد.

این سلسله جبال که از یک سو به صحرای «عرفات» و سرزمین «منا» و شهر «طائف» و از سوی دیگر به طرف «مدینه» کشیده شده است، با دره ها و بیابانهای خشک و سوزان و آفتاب طاقت فرسای خود شاید بهترین

نقطه‌ای است که آدمی را در اندیشه عمیق خودشناسی و خداشناسی و دوری از تعلقات جسمانی و تعینات صوری و مادی فرو می‌برد.

کوه نور از بلندترین کوه‌های اطراف مکه است، و جدا از کوه‌های دیگر به نحو بارزی سر به آسمان کشیده و خودنمایی می‌کند. هرچه بیننده به آن نزدیک‌تر می‌شود، مهابت و جلوه کوه بیشتر می‌گردد. از آن بلندی در زمان خود پیغمبر قسمتی از خانه‌های مکه پیدا بود، و امروز قسمت زیادتری از شهر مکه پیدا است. قله کوه نیز در پشت بام‌ها و از داخل اطاق‌های بعضی از طبقات ساختمان‌های مکه به خوبی پیدا است.

«غار حراء» که در قله کوه قرار دارد، بسیار کوچک و ساده است. در حقیقت غار نیست، تخته سنگی عظیم به روی دو صخره بزرگ‌تری غلت خورده و بدین گونه تشکیل دهنه غار حراء داده است. دهنه غار به قدری است که انسان می‌تواند وارد و خارج شود. کف آن هم بیش از یک متر و نیم برای نماز گزاردن جا ندارد.

غار حراء جایی نبوده که هر کس میل رفتن به آنجا کند، و محلی نیست که انسان بخواهد به آسانی در آن بیاساید. فقط یک چیز برای افراد دوراندیش در آنجا به خوبی به چشم می‌خورد، و آن مشاهده کتاب بزرگ آفرینش و قدرت لایزال خداوند بی زوال است که در همه جای آن نقطه حساس پرتو

افکنده و آسمان و زمین را به نحو محسوسی آرایش داده است! براساس تحقیقی که ما نموده‌ایم پیغمبر مانند جدش عبدالمطلب در پای کوه حراء فی‌المثل در خیمه به سر می‌برده و رهگذران را پذیرائی می‌کرده و فقط گاه‌گاهی به قله کوه می‌رفته و به تماشای جمال آفرینش می‌پرداخته است که از جمله لحظه نزول وحی، در روز ۲۷ ماه رجب بوده است.

به طوری که قبلاً یادآور شدیم، پیغمبر قبل از بعثت هم حالاتی روحانی داشته و تحت مراقبت روح‌القدس گاهی تراوشاتی غیبی می‌دید و اسراری بر آن حضرت مکشوف می‌شده است. هنگامی که پانزده سال پیش نداشت، گاهی صدایی می‌شنید، ولی کسی را نمی‌دید.

هفت سال متوالی بود که نور مخصوصی می‌دید و تقریباً شش سال می‌گذشت که زمزمه‌ای را می‌شنید، ولی درست نمی‌دانست موضوع چیست؟

چون این اخبار را برای همسرش خدیجه بازگو می‌کرد، خدیجه می‌گفت: «تو که مردی امین و راستگو و بردبار هستی و دادرس مظلومانی و طرفدار حق و عدالت هستی و قلبی رئوف و خوبی پسندیده داری و در مهمان‌نوازی و تحکیم پیوند خویشاوندی سعی بلیغ مبذول می‌داری، اگر مقامی عالی در انتظارت باشد، جای شگفتی نیست. (۶)

هنگامی که به سن سی و هفت سالگی میل به گوشه گیری و انزوای از خلق پیدا کرد، چندین بار در عالم خواب، سروش غیبی، سخنانی به گوشش سرود، و او را از اسرار تازه‌ای آگاه ساخت، بعدها نیز در پای کوه حراء و میان راه‌های مکه بارها منادی حق بر او بانگ زد. در هر نوبت صدا را می‌شنید ولی صاحب صدا را نمی‌دید!

در یکی از روزها که در دامنه کوه حراء گوسفندان عمویش ابوطالب را می‌چرانید، شنید کسی از نزدیک او را صدا می‌زند و می‌گوید: یا رسول الله! ولی به هر جا نگریست کسی را ندید. چون به خانه آمد و موضوع را به خدیجه اطلاع داد، خدیجه گفت: امیدوارم چنین باشد. (۷)

روز بیست و هفتم ماه رجب محمد بن عبدالله مرد محبوب مکه و چهره درخشان بنی هاشم در غار حراء آرمیده بود و مانند اوقات دیگر از آن بلندی به زمین و زمان و ایام و دوران و جهان و جهانیان می‌اندیشید. می‌اندیشید که خدای جهان جامعه انسانی را به عنوان شاهکار بزرگ خلقت و نمونه اعلائی آفرینش خلق نمده و همه گونه لیاقت و استعداد را برای ترقی و تعالی به او داده است. همه چیز را برایش فراهم نموده تا او در سیر کمالی خود نانی به کف آرد و به غفلت نخورد. ولی مگر افراد بشر به

خصوص ملت عقب مانده و سرگردان عرب و بالاخص افراد خوش گذران و مال دوست و مالدار قریش در این اندیشه‌ها هستند؟ آنها جز به مال و ثروت خود و عیش و نوش و سود و نزول ثروت خود به چیزی نمی‌اندیشند. شراب و شاهد و ثروت و درآمد، ربا و استثمار مردم نگون بخت و نیازمند، تنها اندیشه‌ای است که آنها در سر می‌پرورانند...

اینک «او» درست چهل سال پر حادثه را پشت سر نهاده است. تجربه زندگی و پختگی فکر و اراده‌اش و استحکام قدرت تعقلش به سرحد کمال رسیده، و از هر نظر برای انجام مسؤولیت بزرگ پیغمبری آماده است. در تمام قلمرو عربستان و دنیای آن روز جز او چه کسی بود که از جانب خداوند عالم شایستگی رهبری خلق را داشته باشد؟

رهبری که سرآمد رهبران بزرگ و گذشته جامعه انسانی باشد، و انسان‌های شرافتمند بر شخصیت ذاتی و تربیت خانوادگی و سوابق درخشان و ملکات فاضله و صفات پسندیده او صحنه بگذارند؟ او نوه ابراهیم بت شکن خلیل خدا و اسماعیل ذبیح و فرزند هاشم سید و سرور عرب و نوه عبدالمطلب، بزرگ و دانای قریش است. پدر در پدر و مادر در مادر شکوفان و درخشان و فروزان است.

او از سلامتی کامل جسم و جان برخوردار بود که نتیجه وراثت صحیح و سالم است. وراثتی که پدران پاک و مادران پاک سرشت برایش باقی گذارده بودند. به طوری که دنیای جاهلیت هم با همه پلیدی و تیرگی و تاریکیش، نتوانست آن را آلوده سازد، و چیزی از شرافت و حسب و نسب او بکاهد. (۸)

نگاهی به احادیث بعثت

در اینجا باید اعتراف کرد که ماجرای بعثت پیغمبر با همه اهمیتی که داشته است، در تواریخ درست نقل نشده است. به موجب آنچه در تفاسیر قرآنی و احادیث اسلامی و تواریخ اولیه آمده است، عایشه همسر پیغمبر یا خواهرزادگان او عبدالله زبیر و عروۀ بن زبیر یا عمرو بن شرحبیل یا ابومیسره غلام پیغمبر، گفته‌اند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به وی گفت: بخوان به نام خدایت؛ «اقرا باسم ربک الذی خلق» و پیغمبر فرمود: نمی توانم بخوانم؛ «ما انا بقاری» یا من خواننده نیستم؛ «لست بقاری». جبرئیل سه بار پیغمبر را گرفت و فشار داد تا بار سوم توانست بخواند!

در صورتی که: اولاً جبرئیل از پیغمبر نخواست از روی نوشته بخواند. جز در یک حدیث که آن هم قابل اهمیت نیست. بیشتر می‌گویند منظور جبرئیل این بوده که هرچه او می‌گوید پیغمبر هم آن را تکرار کند. در این صورت

باید از ناقلین این احادیث پرسید: آیا پیغمبر عرب زبان در سن چهل سالگی قادر نبود پنج آیه کوتاه اول سوره اقرا یعنی؛ «اقرا باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا و ربك الاكرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم» را همان طور که جبرئیل آیه آیه می خوانده او هم تکرار کند؟ این کار برای یک کودک پنج ساله آسان است تا چه رسد به دانای قریش!

از این گذشته «وحی» به معنای صدای آهسته است. وقتی جبرئیل امین آیات قرآنی را بر پیغمبر نازل کرده است آن را آهسته تلفظ می نمود و همان دم در سینه پیغمبر نقش می بسته است. بنابراین هیچ لزومی نداشته که هر چه را جبرئیل می گفته است پیامبر مانند بچه مکتبی تکرار کند تا آن را از حفظ نماید، و فراموش نکند!

ثانیاً کسانی که بعثت را بدین گونه نقل کرده اند هیچ کدام از نظر شیعیان قابل اعتماد نیستند. عایشه همسر پیغمبر هم که شیعه و سنی ماجرای بعثت را در کلیه منابع تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی بیشتر از وی نقل کرده اند، پنج سال بعد از بعثت متولد شده و از کسی هم نقل نمی کند، بلکه حدیث وی به اصطلاح مرسل است که قابل اعتماد نیست، و از پیش خود می گوید: آغاز وحی چنین و چنان بوده است.

ثالثاً معلوم نیست جمله «بخوان به نام خدایت» که در ترجمه آیه اول درهمه تفسیرهای اسلامی اعم از سنی و شیعی آمده است یعنی چه؟ از حفظ بخواند، یا از رو بخواند؟ و گفتم که هر دوی آنها خلاف واقع است.

رابعاً مگر خدا و جبرئیل نمی دانسته اند پیغمبر درس نخوانده بود و چیز نمی نوشته که دو بار از وی می خواهند بخواند؟ و چون پیغمبر می گوید: نمی توانم بخوانم، گرفتن آن حضرت و فشار دادن وی را چگونه می توان توجیه کرد؟ آیا اگر کسی را فشار دادند باسواد می شود؟ این معنا درباره پیغمبران پیشین بی سابقه بوده است تا چه رسد به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)!!

خامساً هیچ کدام از مفسران اسلامی نگفته اند چرا اولین سوره قرآنی «بسم الله الرحمن الرحیم» نداشته است! بلکه همگی گفته اند آنچه روز بعثت نازل شد پنج آیه اوایل سوره اقرا بوده است از «اقرا بسم ربك الذی خلق» تا «ما لم یعلم».

سادساً دنباله حدیث عایشه و دیگران که می گوید: «وقتی پیغمبر از کوه حراء برگشت سخت مضطرب بود! و چون به نزد خدیجه آمد گفت: «زملونی زملونی» مرا پوشانید، مرا پوشانید. و او را پوشانیدند، و پس از آن

ماجرارای خدیجه نقل کرد و گفت: «از سرنوشت خود هراسانم» و «خدیجه او را برد نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل که نصرانی شده بود، و تورات و انجیل را می‌نوشت و آن پیر کهن سال نابینا گفت: ای خدیجه! آنچه او دیده است همان پیک مقدسی است که بر موسی نازل شده است» همگی برخلاف اعتقاد ما درباره پیامبر و ظواهر امر است. (۹)

علامه فقید شیعه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی در کتاب پراج «النص والاجتهاد» تنها کسی است که برای نخستین بار متوجه قسمتی از اشکالات این حدیث شده و می‌نویسد: «می‌بینید که این حدیث (حدیث عایشه) صریحا می‌گوید پیغمبر بعد از همه این ماجرا هنوز در امر نبوت خود و فرشته وحی پس از آن که فرود آمده، و درباره قرآن بعد از نزول آن و از بیم و هراسی که پیدا کرده نیاز به همسرش داشت که او را تقویت کند، و محتاج ورقه بن نوفل مرد غمگین نابینای جاهل مسیحی بوده است که قدم او را راسخ کند، و دلش را از اضطراب و پریشانی در آورد! محتوای این حدیث ضلالت و گمراهی است. آیا شایسته پیغمبر است که از خطاب فرشته سر در نیآورد؟ بنابراین حدیث عایشه از لحاظ متن و سند مردود است.» (۱۰)

در حدیث دیگر می‌گوید: «پیغمبر چنان از برخورد با جبرئیل بیمناک شده بود که می‌خواست خود را از کوه به زیر بیندازد»، یعنی حالت شبیه بیماری صرع! در روایت دیگر هم می‌گوید: «تختی مرصع روی کوه حراء گذاشته شد، و تاجی مکمل به جواهر بر سر پیغمبر نهادند، و بعد به وی اعلام شد که تو خاتم انبیا هستی!» و چیزهای دیگر که بازگو کردن آن چندش آور است. راستی چقدر باعث تاسف است که پانزده قرن پس از بعثت هنوز مسلمانان به درستی ندانند موضوع چه بوده و بعثت خاتم انبیا چه سان انجام گرفته است؟! این کوتاهی از آن مورخان و دانشمندان اسلامی از شیعه و سنی است که در این قرون متمادی غفلت نموده و به تحقیق پیرامون آن نپرداخته‌اند، و فقط به ذکر و تکرار گفتار عایشه و دیگران اکتفا نموده‌اند! ما پس از نقدی که دانشمندان عالی مقام شیعه سید شرف الدین عاملی بر یکی از حدیث بعثت (حدیث عایشه) نوشته و توفیق ترجمه آن را یافتیم، به قسمت عمده‌ای از تفسیر و حدیث و تاریخ سنی و شیعی مراجعه نمودیم، و با کمال تاسف به این نتیجه رسیدیم که احادیث بعثت کاملاً مغشوش است، و بیشتر آنها از راویان عامه است، که نزد ما اعتباری ندارند. متن همه آن احادیث نیز مضطرب و متناقض و برخلاف معتقدات شیعه و سنی است، و اسناد آن نیز مخدوش می‌باشد.

کلیه این احادیث که نخست از طریق اهل تسنن نقل شده و در کتاب‌های آنها آمده است و سپس به نقل از آنها به کتب شیعه هم سرایت کرده است، از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. در اینجا به چند نکته آن اشاره می‌کنیم، و تفصیل را به کتاب «شعاع وحی برفراز کوه حراء» که برای نخستین بار پرده از روی ماجرای مبهم بعثت برداشته است، ارجاع می‌دهیم.

۱- چنان که گفتیم پیغمبر از زمان کودکی و ایام جوانی تا سی و هفت سالگی، بارها علائمی می‌دید که از آینده درخشان او خبر می‌داد. مانند ابری که بر سر او سایه افکنده بود، و خبری که راهب شهر «بصری» در اردن راجع به پیغمبری او به عمویش ابوطالب داد، و آنچه روح القدس به وی می‌گفت، و صداهایی که می‌شنید. بنابراین هیچ معنا ندارد که هنگام نزول وحی و برخورد با جبرئیل این طور دست و پای خود را گم کند، و نداند که چه اتفاقی افتاده است، و باید ورقه بن نوفل به داد او برسد!

۲- پیغمبر از لحاظ نبوغ و استعداد و عقل بر همه مرد و زن مکه و قبائل عرب و مردم عصر برتری داشت. با توجه به این حقیقت چگونه او پس از اعلام نبوت دچار وحشت و تردید شده و به همسرش خدیجه متوسل

می‌شود که او را بگیرد تا به زمین نیفتد یا تقویت کند که از شک و تردید به در آید؟

۳- آیا پس از دیدن پیک وحی و آوردن پنج آیه قرآن و اعلام این که تو پیغمبر خدایی و من جبرئیل هستم، و مشاهده جبرئیل با آن عظمت، دیگر جای این بود که پیغمبر درباره وحی آسمانی و تکلیف خود دچار تردید شود، یا احتمال دهد موضوع حقیقت نداشته باشد؟!

۴- تخت و تاج و سایر تشریفات تعینات صوری است و تناسب با سلاطین و پادشاهان دارد، نه مقام معنوی نبوت که باید با کمال سادگی و دور از هر گونه تشریفات مادی انجام گیرد. دور نیست که سازندگان این حدیث به تقلید از تاج گذاری پادشاهان ایران، خواسته‌اند برای پیغمبر عربی هم در عالم خیال چنین صحنه‌ای بسازند!

واقعیت بعثت از دیدگاه شیعه

ماجرای بعثت بدان گونه که قبلاً گذشت موضوعی نبود که یک فرد مسلمان معتقد به آن باشد، و پی برد که خاتم انبیا چگونه به مقام عالی پیغمبری رسیده است. ما پس از بررسی‌های لازم از مجموع نقل‌ها به این نتیجه رسیده‌ایم که آنچه در منابع شیعه و احادیث خاندان نبوت رسیده است،

واقعیت بعثت را چنان روشن می‌سازد که هیچ یک از اشکالات گذشته مورد پیدا نمی‌کند.

از جمله احادیثی که بازگو کننده حقیقت بعثت است و آغاز وحی را به خوبی روشن می‌سازد، روایتی است که ذیلا از لحاظ خوانندگان می‌گذرد:

پیشوای دهم ما حضرت امام هادی (علیه السلام) می‌فرماید: «هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله) ترک تجارت شام گفت و آنچه خدا از آن راه به وی بخشیده بود به مستمندان بخشید، هر روز به کوه حراء می‌رفت و از فراز آن به آثار رحمت پروردگار می‌نگریست، و شگفتی‌های رحمت و بدایع حکمت الهی را مورد مطالعه قرار می‌داد. به اطراف آسمان‌ها نظر می‌دوخت، و کرانه‌های زمین و دریاها، دره‌ها، دشت‌ها و بیابان‌ها را از نظر می‌گذرانید، و از مشاهده آن همه آثار قدرت و رحمت الهی، درس عبرت می‌آموخت. از آنچه می‌دید، به یاد عظمت خدای آفریننده می‌افتاد. آن گاه با روشن بینی خاصی به عبادت خداوند اشتغال می‌وزید. چون به سن چهل سالگی رسید خداوند نظر به قلب وی نمود، دل او را بهترین و روشن‌ترین و نرم‌ترین دل‌ها یافت.

در آن لحظه خداوند فرمان داد دره‌های آسمان‌ها گشوده گردد. محمد (صلی الله علیه و آله) از آنجا به آسمان‌ها می‌نگریست، سپس خدا به فرشتگان امر

کرد فرود آیند، و آنها نیز فرود آمدند، و محمد (صلی الله علیه و آله) آنها را می‌دید. خداوند رحمت و توجه مخصوص خود را از اعماق آسمان‌ها به سر محمد (صلی الله علیه و آله) و چهره او معطوف داشت.

در آن لحظه محمد (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل که در هاله‌ای از نور قرار داشت نظر دوخت. جبرئیل به سوی او آمد و بازوی او را گرفت و سخت تکان داد و گفت: ای محمد! بخوان. گفت چه بخوانم؟ «ما اقرا»؟

جبرئیل گفت: «نام خدایت را بخوان که جهان و جهانیان را آفرید. خدائی که انسان را از ماده پست آفرید (نطفه). بخوان که خدایت بزرگ است. خدایی که با قلم دانش آموخت و به انسان چیزهایی یاد داد که نمی‌دانست». پیک وحی، رسالت خود را به انجام رسانید، و به آسمان‌ها بالا رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) نیز از کوه فرود آمد. از مشاهده عظمت و جلال خداوند و آنچه به وسیله وحی دیده بود که از شکوه و عظمت ذات حق حکایت می‌کرد، بی‌هوش شد، و دچار تب گردید.

از این که مبادا قریش و مردم مکه نبوت او را تکذیب کنند، و به جنون و تماس با شیطان نسبت دهند، نخست هراسان بود. او از روز نخست خردمندترین بندگان خدا و بزرگترین آنها بود. هیچ چیز مانند شیطان و کارهای دیوانگان و گفتار آنان را زشت نمی‌دانست.

در این وقت خداوند اراده کرد به وی نیروی بیشتری عطا کند، و به دلش قدرت بخشید. بدین منظور کوه‌ها و صخره‌ها و سنگلاخ‌ها رار برای او به سخن در آورد. به طوری که به هر کدام می‌رسید، به وی ادای احترام می‌کردند. و می‌گفتند: السلام علیک یا حبیب الله! السلام علیک یا ولی الله! السلام علیک یا رسول الله! ای حبیب خدا مژده باد که خداوند تو را از همه مخلوقات خود، آنها که پیش از تو بوده‌اند، و آنها که بعدها می‌آیند برتر و زیباتر و پرشکوه‌تر و گرامی‌تر گردانیده است.

از این که مبادا قریش تو را به جنون نسبت دهند، هراسی به دل راه مده. زیرا بزرگ کسی است که خداوند جهان به وی بزرگی بخشد، و گرامی بدارد! بنابراین از تکذیب قریش و سرکشان عرب ناراحت مباش که به زودی خدایت تو را به عالی‌ترین مقام خواهد رسانید، و بالاترین درجه را به تو خواهد داد.

پس از آن نیز پیروانت به وسیله جانشین تو علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از نعمت وصول به دین حق برخوردار خواهند شد، و شادمان می‌گردند. دانش‌های تو به وسیله دروازه شهر حکمت و دانشت علی بن ابیطالب در میان بندگان و شهرها و کشورها منتشر می‌گردد.

به زودی دیدگانت به وجود دخترت فاطمه (سلام الله علیها) روشن می‌شود،  
و از وی و همسرش علی، حسن و حسین که سروران بهشتیان خواهند بود،  
پدید می‌آیند.

به زودی دین تو در نقاط مختلف جهان گسترش می‌یابد. دوستان تو و  
برادرت علی پاداش بزرگی خواهند یافت. لوای حمد را به دست تو  
می‌دهیم، و تو آن را به برادرت علی می‌سپاری. پرچمی که در سرای دیگر  
همه پیغمبران و صدیقان و شهیدان در زیر آن گرد می‌آیند، و علی تا درون  
بهشت پر نعمت فرمانده آنها خواهد بود.

من در پیش خود گفتم: «خدایا! این علی بن ابی‌طالب که او را به من وعده  
می‌دهی کیست؟ آیا او پسر عم من است؟ ندا رسید ای محمد! آری، این  
علی بن ابی‌طالب برگزیده من است که به وسیله او این دین را پایدار  
می‌گردانم، و بعد از تو بر همه پیروانت برتری خواهد داشت. (۱۲)

در این حدیث همه چیز راجع به آغاز کار پیغمبر گفته شده است. جای  
تعجب است که مفسران اسلامی به خصوص مفسران شیعه از این حدیث  
شریف و نقل آن در تفسیر سوره اقرا غافل مانده‌اند، با این که نکات جالب و  
تازه‌ای از تاریخ حیات پیغمبر را بازگو می‌کند، که می‌باید مسلمانان از آن  
آگاه گردند.

ملاحظه می‌کنید که پیغمبر بدون هیچ گونه تشریفات مادی یا اشکالاتی که در احادیث اهل تسنن بود، به مقام عالی پیغمبری رسید. با قدم‌هایی شمرده و دیدی وسیع و قدرتی خارق العاده به خانه بازگشت.

همین که وارد خانه شد پرتوی از نور و بویی خوش فضای خانه را فرا گرفت. خدیجه پرسید این چه نوری است؟ پیغمبر فرمود: این نور نبوت است. ای خدیجه! بگو لا اله الا الله و محمد رسول الله. سپس پیغمبر ماجرای بعثت را چنان که اتفاق افتاده بود برای خدیجه شرح داد و افزود که جبرئیل به من گفت: «از این لحظه تو پیغمبر خدایی».

خدیجه که از سال‌ها پیش هاله‌ای از نور نبوت درسیما درخشان همسر محبوب خود دیده و از کردار و رفتار و گفتار او هزاران راز نهفته و شادی بخش خوانده بود گفت: به خدا دیر زمانی است که من در انتظار چنین روزی به سر برده‌ام، و امیدوار بودم که روزی تو رهبر خلق و پیغمبر این مردم شوی. (۱۳)

بدین گونه محمد بن عبدالله برازنده‌ترین مردم قریش که سوابق درخشان او نزد عموم طبقات روشن و از لحاظ ملکات فاضله و سجایای اخلاقی و خصال روحی شهره شهر بود، بر فراز کوه حراء از جانب خداوند یکتا به مقام عالی نبوت و رهبری خلق برگزیده شد، و خاتم انبیا گردید.

نظر ما پیرامون بعثت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

نکته اساسی که قرآن در نزول وحی به پیغمبر بازگو می‌کند، و متاسفانه کسی توجه نکرده است، این است که همه مفسران اسلامی نوشته‌اند، و در تمام احادیث نیز هست که در روز بعثت فقط پنج آیه آغاز سوره «اقرا» بر پیغمبر نازل شد.

این پنج آیه از «اقرا باسم ربک الذی خلق» آغاز می‌گردد. و به «مالم یعلم» ختم می‌شود. هیچ کس نگفته است «بسم الله» این سوره کی نازل شده؟ و آیا نخستین سوره قرآن بسم الله داشته است یا نه؟ اگر داشته است چرا نگفته‌اند، و اگر نداشته است آیا بعدها آمده است، یا طور دیگر بوده؟ همگی سؤالاتی است که پاسخی برای آن نمی‌بینیم.

ما پس از تحقیقات زیاد به این نتیجه رسیده‌ایم که جبرئیل از پیغمبر خواست آیه «بسم الله الرحمن الرحیم» را که در آغاز سوره بود، به زبان آورد. «اقرا باسم ربک» نیز به همین معنا است. باء «بسم» هم به گفته بعضی از مفسرین زائده است یعنی معنا ندارد و فقط برای زینت در کلام است. درحقیقت جبرئیل پس از قرائت «بسم الله الرحمن الرحیم» از آن حضرت خواست که نام خدا یعنی بسم الله الرحمن الرحیم را قرائت کند. و آن را به

زبان آورد. ولی چون پیغمبر در آغاز کار و اولین برخورد با پیک وحی نمی‌دانست نحوه قرائت نام خدا که جبرئیل از وی می‌خواست چگونه است، پرسید: ما اقرا؟ یعنی؛ چه بخوانم، و نام خدا که باید قرائت کنم چیست و ترکیب آن چگونه است؟ جبرئیل بار دیگر تکرار کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم - اقرا بسم ربک الذی خلق -» یعنی نام خدایت را قرائت کن و بگو بسم الله الرحمن الرحیم.

در این مورد چند حدیث معتبر و بسیار جالب در چند منبع مهم اسلامی و شیعه هست که از هر نظر جالب می‌باشد. ولی جای کمال تاسف است که چرا مفسران ما این دو حدیث را در تفسیر سوره «اقرا» نیاورده‌اند. حدیث اول در کتاب «کافی» باب (فضل قرآن) است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «نخستین چیزی که بر پیغمبر نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم - اقرا بسم ربک بود!»

حدیث دوم در «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق از امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «اولین بار که جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد گفت: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - بسم الله الرحمن الرحیم - اقرا بسم ربک الذی خلق ...»

حدیث سوم در «محاسن برقی» ج ۱ ص ۴۱ از صفوان جمال روایت می‌کند که گفت حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ کتابی از آسمان نازل نشد مگر این که در آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحیم» بود. (۱۴)

با توجه به این سه حدیث ارزنده و گویا، می‌گوییم که پیک وحی الهی سوره اقرار را به عکس آنچه مشهور است نخست هنگام بعثت با شش آیه آورد: آیه اول همان «بسم الله الرحمن الرحیم» بود. و از پیغمبر خواسته بود همان آیه اول یعنی؛ «بسم الله الرحمن الرحیم» را قرائت کند، یعنی قبل از هر چیز «بسم الله» بگوید و سر آغاز کار نبوت خود را با نام خدا آن هم بدان گونه که خدا خواسته بود، هماهنگ سازد.

پس «اقرار بسم ربک» یعنی؛ نام خدایت را بخوان. مطابق نقل علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، پیغمبر پرسید چه بخوانم؟ جبرئیل مجدداً گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم - اقرار بسم ربک الذی خلق». یعنی نام خدا را که مأمور هستی بخوانی، همین «بسم الله الرحمن الرحیم» است، و پیغمبر بار دوم «بسم الله» را برای نخستین بار خواند و با آن آشنا شد. همان که خود پیغمبر بعدها به ما دستور داده است که هیچ کاری را آغاز نکنید مگر این که اول بگویید: «بسم الله الرحمن الرحیم».

آری، هنگامی که حقایق اسلامی را برگزیدگان الهی بیان کنند، چنین خواهد بود، که مردم بی‌خبر را با آنچه واقعیت دارد آشنا می‌سازند.

به عبارت روشن‌تر آنچه خداوند به وسیله جبرئیل در آغاز وحی و اولین لحظه پیغمبری خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت خواسته بود به زبان آورد و قرائت کند فقط گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» بود! بقیه آیات همان طور که پیک وحی می‌خواند مانند موارد بعدی دردم در سینه مقدس آن حضرت نقش می‌بست و دیگر نیازی به تکرار پیغمبر نداشت تا از حفظ کند. این بود واقعیت بعثت از زبان ائمه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، و توضیح ما به طور اجمال.

پی‌نوشت‌ها:

۱- سیره ابن هشام - ج ۱ ص ۱۵۴ سیره ابن هشام که آن را قدیمی‌ترین تاریخ حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته‌اند، تلخیص از «سیره النبی ص» تألیف محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی متوفای سال ۱۵۱ ه است که ابن حجر عسقلانی شافعی در کتاب «تقریب» رمی به تشیع او نموده است. ابن هشام، یعنی عبدالملک بن هشام حمیری، خود در سال ۲۱۸ ه وفات یافته است.)

۲- سیره حلبه - ج ۱ ص ۳۸۱

۳- همان کتاب - ج ۱ ص ۳۸۲

۴- همان کتاب - ج ۱ ص ۳۸۲

۵- تاریخ طبری - ج ۳ ص ۱۱۴۹ - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۵۵

۶- سیره حلبیه - ج ۱ ص ۳۸۰ - ۳۹۱

۷- مناقب ابن شهر آشوب - ج ۱ ص ۴۴

۸- در زیارت وارث حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام می خوانیم

که: «گواهی می دهم تو نوری بودی در صلب های شامخ پدران و رحم های پاک مادران، به طوری که ایام جاهلیت نتوانست آن را با اخلاق و آداب و رسوم پلید خود آلوده سازد، و چهره درخشان آن را دگرگون گرداند».

۹- حدیث عایشه درباره آغاز وحی که مستند همگی دانشمندان سنی و شیعی است در جزء اول «صحیح بخاری» و تفسیر سوره اقرا جزء سوم آن، و باب ایمان «صحیح مسلم نیشابوری» و تفسیر سوره اقرا در «صحیح ترمذی» و سنن نسائی آمده است.

۱۰- کتاب «اجتهاد در مقابل نص» ترجمه النص و الاجتهاد مرحوم شرف

الدین به قلم نویسنده این سطور - ص ۴۱۲

۱۱- «سیره حلبیه» جلد اول از ۳۳ تا ۴۲

۱۲- «بحار الانوار» علامه مجلسی - ج ۱۸ ص ۲۰۵ و ج ۱۷ ص ۳۰۹ چاپ جدید.

۱۳- مناقب ابن شهر اشوب ج ۱ ص ۳۶

۱۴- مفاخر اسلام - تالیف نویسندہ - ج ۱ ص ۳۶۸

منبع: کتاب تاریخ اسلام علی دوانی